سخنرانی مسجد ملک (تهران) - جلسه 12

أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِينَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعينَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَيِّدِ الأنْبِياءِ وَ المُرْسَلينَ، حَبيبِ إلهِ العالَمينَ وَ خاتَمِ النَّبيّينَ، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَيْتِهِ الأطْيَبينَ الأنْجَبينَ، الهُداةِ المَهديّينَ، سِيَّما مَوْلانا وَ سَيِّدِنا الإمامِ الْمُبينِ وَ الكَهْفِ الحَصينِ وَ غِياثِ المُضْطَرِّ المُسْتَكينِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصُومينَ. صاحِبِ الهَيْبَةِ العَسْكَريَّةِ وَ الغَيْبَةِ الإلهِيَّةِ، مَوْلانَا وَ سَيِّدِنا و أمامِنا وَ هادِينا بِالْحقِّ القائِمِ المُنْتَظَرِ وَ لَعْنَةُ اللهِ عَلى أعْدائِهِمْ أَبَدَ الابِدينَ وَ دَهْرَالدّاهِرينَ.

(يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتابَهُ بِيَمينِهِ فَأُولئِكَ يَقْرَؤُنَ كِتابَهُمْ وَ لا يُظْلَمُونَ فَتيلاً) [1]

خداوند انشاء الله توفیقات شما را زیاد کند و به مراحل عبودیّت و به مدارج قرب و معرفت برساند دو صلوات بلند بفرستید.

این آیهای که تلاوت کردم به حسب تفاسیری که بعضی از مفسّرین سنّيها هم تفسیر کردهاند؛ مثل امام ثعلبی که یکی از مفسّرین بزرگ سنّيهاست؛ در تفسیری که نوشته است، مىگوید: مراد از این «امامهم» که (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ) (روزی که هر جمعیّتی را به امامشان مىخوانیم.) در حدیث پیغمبر چنین آمده است که فرمودند: «مراد از امامهم امام زمان مردم است و کتاب مردم و سنّت پیغمبر.» یعنی روزی که همه مردم را به کتاب خدایشان و سنّت پیغمبرشان و امام زمانشان مىخوانیم. چنانکه در قبر هم که عالم و منزلِ اوّلِ آخرت ماست، در آنجا اوّل سؤالی که از ما مىشود از خدا سؤال مىشود؛ از کتاب خدا سؤال مىشود؛ از پیغمبر سؤال مىشود و از امام.

يك مطلب را اجمالی بگویم، امروز فرصت تفصیلش را ندارم. ما دو جور «واجبات» داریم: يك واجبات «علمی» و اعتقادی داریم و يك واجبات «عملی». بعضی چیزهاست که اصل علم و عقیده آن بر ما واجب است. خواه بر طبق آن عمل بشود یا نه. مثلاً شناسایی خدا و اعتقاد به اینکه این عالم صانع دارد و صانع این عالم، «وَاحِدٌ أَحَدٌ صَمَدٌ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ» است. همین قدر عقیده داشته باشیم بس است. معرفت به خدای این چنینی و اعتقاد به این خدا به حکم عقل، واجب است و لو اینکه شما در عمرت یک رکعت نماز نخوانی و لو یکی از واجبات این خدا را

اطاعت نکنی و یکی از محرّماتش را ترك نکنی. فرضاً مرتکب تمام اعمال محرّمه بشوی و تارك تمام واجبات بشوی؛ خودِ اعتقاد به وحدانیّت خدا و معرفت خدا و اعتقاد به خدا، فی حدّ ذاته واجب است. این یك واجب معرفت است که «وجوب بالذات» دارد نه وجوب بالغیر. وجوب معرفت خدا برای اطاعت نیست. وجوب معرفت خدا برای خود معرفت است. اصلاً خودِ معرفت واجب است.

یك واجبات عملی هم داریم. نماز بخوان. روزه بگیر. زکات بده. ربا نخور. رشوه نگیر. اینها هم واجبات است. آن مطلبی که کمىاش را امروز مىگویم اینست: اگر کسی تمام واجبات عملیّه را به جا بیاورد ولی واجب اعتقادی را نداشته باشد، این بدون معطّلی تا مُرد یکسره در آمبولانس مىاندازند و از شهرداری جهنم مىبرندش در ته جهنّم، هیچ معطّلی ندارد. یعنی کسی که نمازهایش را بخواند؛ روزههایش را بگیرد؛ سر تا پا خوب باشد؛ به تمام واجبات عمل کرده باشد و از تمام محرّمات کناره گرفته باشد، ولی معرفت به خدا نداشته باشد، یعنی خدا را واحد احد نداند یا معرفت به پیغمبر نداشته باشد. کسی که خدا را معتقد و معترف است ولی معرفت به پیغمبر ندارد یا پیغمبر را هم معترف و معتقد است، ولی معرفت و عقیده به امامتِ امام وقت و ولّی وقت ندارد، هر سه در یك وادی هستند. اگر تمام اعمال را به جا بیاورد، این عقیده را نداشته باشد، جایش یکسره در جهنّم است.

ولی اگر آن عرفان و عقیده بود؛ معرفت به خدا و اعتقاد به وحدانیّت خدا داشت، و معرفت به پیغمبر و نبوّت اعلي حضرت خاتم النبیین9 داشت، و معرفت و اعتقاد به امامت و ولایت حضرت حجّةبن الحسن صلواتاللهعلیه داشت، تمام گناهان را هم مرتکب شده باشد و همه واجبات عملی را ترك کرده باشد، عاقبت کار این فرد، بهشت است. حالا بعد از صد سال، پانصد سال در جهنّم ببرندش یا نه، فقط صدمههای محشر را که دید؛ ولی بالقطع و الیقین عاقبتش «فلاح» است و رستگاری و بهشت. چرا؟ نکتهاش چیست؟

سرّ مطلب اینست: آقا یک وقتی کسی رعیّت پادشاهی است. این شخص شناسنامه به نام رعیّت این کشور میگیرد. این طاغی و یاغی با دستگاه سلطنت و اساسِ کشور نیست، امّا دزدی مىکند، مال مردم را مىخورد، اراذلگری مىکند. هر کار بکند این را از این کشور بیرون نمىاندازند؛ چون رعیّت این کشور است. چون شناسنامه این کشور را دارد، طاغی و یاغی است و اعمالش بد است. چهار روز او را در این زندان مىاندازند و ده روز در آن زندان، کتك، جریمه، صدمه و ...، امّا او را از کشور بیرون نمىاندازند. مىگویند رعیّت خودمان است، امّا بد رعیّتی است. بر خلاف اینکه

اگر کسی رعیّت این حکومت و این شاه نبود و شناسنامه این کشور را نداشت، این کشور را به رسمیّت نشناخت، این اگر نیکوترین نفرات روی زمین باشد، در ساعتی که مصلحت اقتضا کند یك اردنگ میزنند که برو پدر سوخته، این دشمن شاه و مملکت است. بیاندازید بیرونش کنید و لو منافع زیادی برای این مملکت جلب کند.

کسي که عارف به خدا و معتقد به وحدانیّت خدا شده و در کشور توحید آمده و این کشور را به رسمیّت شناخته و شناسنامه «لا اله الا الله» گرفته. باید در شناسنامهاش سه امضاء باشد. سه توضیح باید در او باشد: سر لوحه «لا الهَ الا الله»؛ در ورقِ دوم «محمدٌ رسولُ الله» در ورق سوم «عليٌ و أبنائه الأحد عشر اولیاءُ الله». کسی که این شناسنامه را دارد و لو اینکه هیچ عملی نمیکند، امّا چون شناسنامه کشور توحید دارد، او را در جهنّم که کشور شرك است و کفر الی الأبد نمیبرند. در هنگام نزع روح، در قبر، در برزخ، در 50 هزار سال قیامت، (یك شاهی و صنّار نیست؛ پنجاه هزار سال است) او را گوشمالي میدهند. آنوقت ممکن است چند صباحی در آتش هم ببرندش، ولی بالاخره جایش بهشت است. عقل و نقل بر این متعاضد است.

چون چنین است، بر یکان یکانمان ما واجب است به امام زمانمان معرفت پیدا کنیم. خود معرفت امام زمان و لو دل حضرت را به معصیتها مجروح کنی، امّا خود شناسائی این حضرت و اعتقاد به اینکه محور کون و مکان و قطب زمین و آسمان حضرت حجّةبن الحسن العسکری7 است، خودِ این معرفت «موضوعیّت» دارد. برابر تمام اعمالت اهمیّت دارد، بلکه اهمیّت آن از اهمیّتِ اعمالت بیشتر است.

حالا معنای حدیث را بفهمید. از اینجا بفهمید حدیثی را که سنّيها نقل کردهاند و شیعه هم متواتر نقل کرده، مطابق با عقل است. باید از پیغمبر چنین حدیثی صادر شده باشد که هرکس بمیرد و امام زمانش را نشناسد کافر مرده است:

«ماتَ مْیتَةَ جاهلیه و ماتَ میتَةَ کُفرٍ و نِفاق.»

مِثل کفّار و منافقین میمیرند. مثل عربهای جاهلیّت قبل از اسلام که بر کفر مردند، این شخص هم چون از کشور توحید خارج شده در حقیقت، در کفر مرده است. توحید چند مرز دارد. یك مرزش «محمدٌ رسولُ الله» و یك مرزش «عليٌ وليُّ الله» است. حضرت رضا7 فرمود:

«وَ أنا مِن شُرُوطِها»

توحید شروطی دارد و شروط توحید، ایمان به ائمه هدی: و معرفت به ولایت ائمه: است. پس معرفت امام زمان واجب شد. خودِ اینكه معرفت امام زمان واجب است، دلیل بر اینست كه هر زمانی امامی دارد. ما مىخواهیم ببینیم امام ما در این زمان كیست؟ نه از روی گفتههای شیعه، بلكه از روی گفتههای خود سنّيها ثابت مىكنیم كه امروز امام زمان، حضرت حجّةبن الحسن العسكری7 است.

خوب دیروز تا كجا آمدیم؟ دیروز تا اینجا آمدیم كه پیغمبر فرموده «مَن ماتَ و لَم یَعرِفَ أمامَ زَمانِهِ ماتَ مْیتَة جاهلیه» و ظاهر حدیث اینست كه برای هر زمانی امامی هست. آیه قرآن هم مىگوید: (یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ) روزی كه هر دسته از مردم را به امامشان مىخوانیم. آن وقت روایت را سیوطی كه یكی از آخوندهای خیلی گنده سنّيهاست در تفسیر خود «الدّرّ المنثور» از پیغمبر نقل كرده كه پیغمبر فرمود «أي ندعُوا كلّ أُناسٍ بأمامِ زَمانِهم و كِتابِ رَبّهِم و سُنَّةِ نَبیّهم.» این روایت را ثعلبی هم نقل كرده است. معنای آیه (یَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ) «روزی كه هر جمعیّتی را به امامشان مىخوانیم» یعنی روزی كه هر جمعیّتی را به «امام زمان» و «كتاب ربّ» و «سنّت پیغمبر»شان مىخوانیم. مىگویند: آهای كربلائی علی آذربایجانی! كتاب تو چیست؟ مىگوید قرآن. با قرآنت بیا. نبیّ تو كیست؟ حضرت خاتم الأنبیاء9. گفتارش را داری؟ بیا. امام تو كیست؟ پسر حضرت عسكری7. مثلاً بعد خوانده مىشود ای كربلائی محمّدتقی كه مسلمانی و دینت اسلام است و كتابت قرآن است و امامت حضرت مهدی7 است بیا.

پس این حدیث پیغمبر اینچنین مفهوم مىشود كه هر كس یك امام زمانِ خاصّی دارد و روز قیامت به آن امام زمان خاصّ خودش خوانده مىشود. این شد؟

خوب دیروز نقل كردیم كه خلیفه دوم رضی الله عنّا جمیعاً (خدا از ما راضی باشد انشاء الله) این بزرگوار به یك حدیثی از احادیث پیغمبر9 متمسّك شد و انصار را از میدان بیرون كرد. گفت: آهای اهل مدینه، شما حق خلافت ندارید. برای اینكه پیغمبر فرموده: «الأئمّة كلّهم بعدي من قریش» یعنی خلفای من همه باید قرشی باشند و شما انصار مدینه، قرشی نیستید. همه گفتند راست است. ابو بكر هم گفت درست است. سعدبن عباده هم عقب رفت. پس بنا به فرموده خلیفه ثانیه، بعد از پیغمبر امامهایی هستند و این امامها همه قرشاند. دو مطلب از روایت عمر در آمد: كه بعد از پیغمبر امامهایی هستند كه خلفای پیغمبرند و اینها قرشی هم هستند.

حالا يك حديث ديگر براى شما نقل مىكنم. «حافظ ابونعيم» يكى از حفّاظ و ملاّها و ثقةالمحدّثينهاى سنّىهاست. او كتابى به نام «حلية الأولياء». «امام احمد» پيشواى حنبلىها هم كتابى به نام «مسند» نوشته. «سيوطى» كتابى به نام «جمع الجوامع» نوشته. «حموينى» كتابى به نام «فرائد السّمطين» نوشته. «علاّمه حسامالدين» كتابى به نام «كنز العمّال» نوشته. تمام اينها به نقل از «حاجى نورى» است. همه اينها از پيغمبر حديثى را نقل كردهاند. حديث چيست؟

«مَن أرادَ أن يَحيى حَياتي و يَموت مَماتي و يَسكُن جَنّة عَدن فَليُوالِ عَلياً و وليّه.»

پيغمبر9 فرمود: «هر كس مىخواهد زندگى كند به مثل و روش زندگى من، و بميرد به روش مرگ من، و مسكن بگيرد در جنّة العدن، بايد على را دوست بدارد و دوست على را دوست بدارد. «وَليَقْتَدِ بِالأئمَّة مِن بَعدي» و بايد به امامهايى كه بعد از مناند اقتدا كند. معلوم مىشود بعد از پيغمبر امامهايى هستند. آن وقت آن امامها كيانند؟ بيان مىكنند: «فَأنَّهُم مِن عِترَتي». اين امامهاى بعد از من كه عمر نقل كرد «الأئمةُ كلُّهم من قُريش»، حالا خود پيغمبر9 مىفرمايد اين امامهاى بعد از من، از عترت من و اهلبيت من هستند. «فأنَّهم مِن عِترَتي خُلِقُوا مِنْ طِينَتي» اينها از گوهر من آفريده شدند «و رُزِقُوا فَهمِي وَ عِلْمي» يا «وَ رُزِقُوا فَهمَاً وَ عِلْمَاً.»

سيد على همدانى در «روضة الفردوس» و طبرانى در تفسيرش «رُزِقُوا فَهمِي وَ عِلْمي» نقل كردهاند. پيامبر9 فرمود: اين امامهاى بعد از من فهم من و علم مرا دارا هستند.

پيامبر9 مىفرمايند: بعد از من امامهايى هستند. اين امامها از قريشند. همان طور كه عمر گفت «ائمّه از قريش هستند» و انصار را بيرون كرد، با اين روايت، ما هم پس گردنى مىزنيم و عمر را بيرون مىكنيم. چون پيغمبر فرموده «الأئمةُ بعدي من عترتي»، تو كه از عترت نيستى. تو كه از گوهر پيغمبر نيستى. عثمان هم همينطور. به علاوه پيغمبر9 فرموده: امامهاى بعد از من، فهم و علم پيغمبر9 را دارند. فهم و علم پيغمبر در تو كجاست؟! يك روز من بزرگوارى اين سه نفر را از نظر علم بايد بر شما روشن كنم، تا حقّشان پايمال نشود. حديث مفصّل است.

پس به حكم اين حديث معلوم شد كه امامان از عترت پيغمبر9 هم هستند. خوب اينها چند نفرند؟ معلوم شد امامهاى بعد از پيغمبر زيادند. اينها قرشىاند. اينها از عترت پيغمبر9 و از گوهر پيغمبر9 هستند.

آيا پيغمبر9 گفته چند نفرند يا نه؟ نمىشود پيغمبر بگويد بر هر كسى واجب است كه امام زمانش را بشناسد؛ آنوقت نگويد چند نفرند؟ احاله به غايب و احاله به مجهول، غلط است. بگو كيانند؟ تو كه

میدانی یك عدّه منافقیناند و خودشان را به اسم خلیفه جا میاندازند، پس آن ائمه کیانند؟ اگر نگوئید، به امّت خود رحم نکردهاید. پس باید بگوید و گفته است. تمام سخنم را از گفتههای اهل سنّت برای شما نقل میکنم.

خوب پیغمبر که گفته این امامها دوازده نفر هستند. یك جا گفته؟! در صحیح بخاری گفته. این بخاری از آن خبیث‌هاست. «ابو عبدالله بخاری» تا جایی که میتوانسته روایت‌هایی که به نفع آل محمّد: تمام میشده، ننوشته است. «بخاری» در «صحیح» خود، «ابوداوود» هم در «سنن» و هم در «صحیح» خود، «مسلم نیشابوری» در «صحیح» خود، شارح غایة الاحکام در «شرح غایة الاحکام» بعضی از اینها را من در کتاب دیدم و بعضی را که حاجی نوری نقل کردهاند، نقل میکنم.

روزی جوانی سَلَمی، اهل سلم یا سلیمه، زنای محصّنه کرده بود. حدّ زنای محصّنه در اسلام رجم است. زن اگر با داشتن شوهر و شرائطی که در فقه ذکر شده زنا داد، و مرد اگر با داشتن زن، زنا کرد، این زنا را «مُحَصَّن» و «مُحَصَّنَه» میگویند. حدّ زنای مُحَصَّنَه سنگباران کردن است. جوانی زنای مُحَصَّنَه کرده بود و بالاخره ثابت شد. پیغمبر دستور دادند حدّ بر او جاری شود. شب جمعه بود رفتند اجرای حدّ کنند، پیغمبر هم آمد. چون اجرای احکام الهی مستحبّ مؤکد است. حیف، بعضی چیزها را نمیتوانم بگویم یا از ترس دولت یا از ترس ملّت. کشتن‌های بی‌غرض نحوست میآورد، امّا کشتن‌های به حقّ که قاتلی را سر ببرند، زانی به زنای مُحَصَّنَهای را رجم کنند، شرابخوار را شلاّق بزنند؛ به هر شلاّق یك برکت از آسمان نازل میشود. این را بردند برای سنگباران. حالا یا در موقع رفتن یا برگشتن معلوم نیست، بخاری میگوید پیغمبر فرمودند:

«یکونُ بَعدي اِثنا عَشَرَ أمیراً کُلُّهم مِن قُرَیش»

بعد از من دوازده امیر هستند که فرمانفرمای بر مسلمیناند و همهی آن‌ها از قریش هستند.

مسلم در صحیحش همین قصّه جوان سَلَمی را نقل کرده، میگوید پیغمبر9 فرمودند:

«انَّ هذا الأمرَ لایَنقَضي حَتّی یَمضِيَ فِیهِم اِثنا عَشرَ خَلیفه»

این دین اسلام تمام نمیشود تا دوازده خلیفه بیایند و بر این دین آقائی کنند.

«ثُمَّ تَکَلَّمَ بِکَلامٍ خَفي»

بعد کلام آهستهای گفتند. گوش دادیم گفتند:

«کُلُّهُم مِن قُرَیش»

تمام این‌ها از قریش هستند.

در یك طریق دیگر مُسلِم نقل کرده پیغمبر9 فرمودند:

«لایَزالُ هذا الدّین عَزیزاً مَنیعاً ما وَلّاهُمُ اثنا عَشَر خَلیفةً کُلّهُم مِن قُریش»

این دین اسلام تا موقعی که دوازده خلیفه ولّی امر باشند و بر مسلمین ولایت داشته باشند عزیز است و منیع است که تمام این‌ها از قریشند. شارح غایة الاحکام در شرحش از أبی‌قتاده نقل مىکند. أبی‌قتاده مىگوید از پیغمبر9 شنیدم در مورد «الأئمةُ بَعدي اِثنا عَشَر» آنجا فرمود:

«الأئمّة بَعدي مِن عِترتي»

از عترت مناند و فهم و علم مرا دارند. اینجا مىگوید ائمه دوازده نفرند «عدد نُقَباء بني أسرائیل» و به تعدادِ حواریین عیسی که دوازده نفرند.

ای خدا لعنت کند آنهایی که تعصّب بی‌جا به خرج مىدهند. خدا هدایت کند آخوندهای سنّی را. عوام تقصیر ندارند همینطور عوام شیعه. دست ما علماست. نمىشود این پدرسوختهها، آخوندهای سنّی ندیده باشند. مگر اقلّ قلیل آن‌ها. ولی خباثت و ریاست‌طلبی نمىگذارد بیایند شیعه بشوند. آن وقت اگر شیعه بشوند باید بیایند زیر رکاب آخوندهای شیعه لذا به عوامشان گفتهاند با شیعهها صحبت مذهب نکنید. اگر صحبت کنید زن به خانهتان حرام می‌شود. ببینید چطور افسار خانه‌داری کشیدهاند برای اینکه اگر یك سنّی این حدیث‌ها را ببیند، یزید و معاویه و همه را در آب مىریزد.

پیغمبر9 فرمود: واجب است هر کس امام زمان خودش را بشناسد. پیغمبر9 فرمود: امامهای بعد از من زیادند و همه از قریش مىباشند. پیغمبر9 فرمود امامهای بعد از من که از قریشند، همه از عترت من هستند، از گوهر من هستند. اینها فهم و علم مرا دارند. هر که بخواهد به بهشت عدن برود باید از علی7 و از امامان ولد علی7 پیروی کند. پیغمبر9 فرمود: امامهای بعد از من دوازده نفر به عدد نقبای بنی‌اسرائیل و به عدد حواریین عیسی9 همه اینها را پیغمبر گفته و خود سنّی در کتاب‌های معتبرشان نقل کردهاند.

آیا پیغمبر9 به همین قدر قناعت کرده؟ نه! این دوازده نفر را اسم برده امّا به یك طرز خاصّی اسم برده است. «جوینی» شافعی در «فرائد السمّطین» از پیغمبر9 نقل مىکند که فرمودند:

«أنا و عليٌ و الحسنِ و الحُسین و تِسعَةٌ من وِلدِ الحُسین مُطهَّرونَ مَعصُومون.»

میگوید: «من و علی و حسن و حسین و نه نفر از اولاد حسین: که مطهّرند پاك و پاکیزهایم و «معصومون» یعنی خدا ما را از هر پلیدی و از هر عیبی نگه داشته است:

(إنَّما يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) [2]

«سید علی شافعی همدانی» از بزرگان محدّثین سنّیهاست و کتابی به نام «مودَّة القربی» دارد که چاپ هم شده است. ولی این خانهخرابها چاپ به چاپ کتابها را زیر و رو میکنند. بعضی کتابها را من دیدهام. نسخههای قدیمی بود بعد دوباره چاپ کردند و روایتهایی که به نفع ما بود انداختهاند.

دکتر «حسنین هیکل» وزیر فرهنگ مصر در کتاب «حیاةُ محمّد» قضیه «یوم الدّار» را نوشت که پیغمبر9 در آن مجلس فرمود: «هر کس به من ایمان بیاورد، خلیفه من است» و علی7 اوّل ایمان آورد.

با این سخن، سنّیها یك داد و بیدادی کردند که پس حقّ با شیعه است. چرا این روایت را نوشتی؟! گفت بابا علمای دیگر هم نوشتهاند. گفتند غلط کردهاند. پس باید زیر بار شیعه برویم. آن وقت فشار آوردند که باید کتاب دوباره چاپ شود و این تکّه بیفتد. اینطور خبیثاند.

«فتوحات» محی الدین اعرابی چاپ قدیمش را من دیدهام که اسم دوازده امام را برده است؛ در چاپهای آخر انداختهاند. ولی از آنجا که خدا میخواهد حجّتش باشد در «الیواقیت و الجواهر» نقل میکند. در کتاب «مودّة القربی» است که پیغمبر فرمود:

«أنا سیّد النّبیین و علیٌ سیّد الوصیین»

من آقای پیامبرانم و علی آقای اوصیاء پیامبران است.

«و إنَّ أوصيائي بعدي اثنا عشر»

اوصیای بعد از من دوازده نفرند.

«اوّلهم علي و آخرهم المهدي»

دیگر از این واضحتر میخواهید؟ دیگر جای تأمل دارید؟ خدا شاهد است اگر کسی تعصّب نداشته باشد همین را که گفتم میفهمد حق با شیعه اثنا عشرّیه است. این دوازده امیر، این دوازده وصی، این دوازده امام، این دوازده خلیفه که تعبیر شده اینها از قریشند، از «عترت» من هستند؛ اوّل آنها علی7 است و آخرشان مهدی7 است. بعد از علی7، حسن7 است و حسین7 و نه تا از صلب حسین7 میباشند.

پس مثل چراغ روشن شد بر انسان منصف طالب حق که حقّ با مذهب شیعه اثنا عشریّه است. حالا حدیث کوچکی است معنا مىکنم. خطیب خوارزمی، که از بزرگان اهل سنّت است. در «مناقب» خود از پیغمبر9 نقل مىکنند که مىفرماید: «روز قیامت من بر شما مردم در حوض کوثر وارد مىشوم.»

آن وقت به علی7 فرمودند:

«وَ أَنْتَ يَا عَلِيُّ السَّاقِي»

ساقی کوثر تویی. جامی که از دست علی7 گرفته شود کیف و لذّت دیگری دارد.

ابن یمینی مىگوید:

دودی و سرودی و شرابی و کبابی

شرط است که ساقی به جز از یار نباشد

عقیده من اینست که سقایت علی7 به آب کوثر يك مزّه بیشتری مىدهد. مزه آب کوثر برای اینست که ساقي آن علی7 است.

«وَ الْحَسَنُ الذَّائِدُ» علی7 تو ساقی هستی و حسن7 رائد و دیده‌بان است. او دم حوض ایستاده نگاه مىکند.

«وَ الْحُسَيْنُ الْآمِرُ» پسرم حسین7 فرمان مىدهد. کربلایی فلان بیا!

«عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْفَارِطُ (الْفَارِضُ)» او در دفتر ثبت مىکند. دفتر و دیوان خدمت زین‌العابدین7 است.

«وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّاشِرُ» حضرت باقر7 پخش مىکند. فلانی جزء شیعه‌ها آمد، شرابش را خورد، یا بیا و بخور.

«وَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ السَّائِقُ» امام جعفر صادق7 راننده و برنده است. امام باقر7 داد مىزند و امام صادق7 هم مىبرد بسم الله.

«وَ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ مُحْصِي الْمُحِبِّينَ وَ الْمُبْغِضِينَ» موسی‌بن جعفر7 شماره مىکند چند نفر دوست چند نفر دشمن. «وَ قَامِعُ الْمُنَافِقِينَ» و ریشه منافقین را مىکَند.

«وَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى مُزَيِّنُ الْمُؤْمِنِينَ» حضرت امام رضا7 امام ما خراسانیها، يك آرایشگاهی دارد. مىبرد در آرایشگاه و ریش را از پیازهایش مىکَنند. «إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ جُرْدٌ مُرْدٌ مُكَحَّلُون» چنان او را

قشنگ، سرخ و سفید و جذّاب با صباحت مىکند که از این طرف مىرود، یك حوریّهای از آن طرف مىآید. بهبه!

«وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ مُنْزِلُ أَهْلِ الْجَنَّةِ فِي دَرَجَاتِهِمْ» حضرت جوادالأئمه7 او را مىبرند در منزل خودش. در آنجا از آب کوثر خورده، مست شده. آنجا او را آرایش دادهاند. اینجا بردهاند در میان قصرها. «وصف العیش نصف العیش»

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ خَطِيبُ شِيعَتِهِ وَ مُزَوِّجُهُمُ الْحُورَ الْعِينَ» حضرت امام هادی7 مىآید جلو. آقا وکالت بده «أنکحتُ و زوّجت متّعت نفس موکّلتی حوریه خانم لموکلی» خطبه مىخواند. تزویج حورالعین مىکند.

«وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ سِرَاجُ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَسْتَضِيئُونَ بِهِ» حسنبن علی العسکری8 مثل چراغ در بهشت مىدرخشد. اصلاً امام حسن عسکری7 چراغ بهشت است. بهشت آفتاب ندارد. چراغ ندارد. بهشت یکپارچه نورانی است. آن وقت چراغ نورانی آنجا امام حسن7 است.

«وَ الْمَهْدِيُّ شَفِيعُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَيْثُ لَا يَأْذَنُ اللهُ إِلَّا لِمَنْ يَشاءُ وَ يَرْضى» امّا پسرم مهدی7، روز قیامت کارش اینست گناهکاران را به أذن خداوند حق تعالی شفاعت مىکند.

خدایا به حق خاتم النبیین9 ما را بر همین مذهب و عقیده بمیران.

در این بین که حدیث مىخواندم یادم آمد از یك اجتماعی که پیغمبر و علی و حسن با فاطمه زهرا: داشتند و دل عالم را سوزاندند. یك شب آمدند پهلوی حسین7. وقتی نگاه کردند دیدند بدن حسین7 پاره پاره لباس ندارد. مهیّایید برای ناله. بگویم؟ درست نگاه کردند، دیدند انگشت و انگشتر ندارد. بدن پاره پاره بلند شد. ارباب مقاتل نقل کردهاند سر از کوفه برگشت و به بدن ملحق شد. بدن روی دو زانو نشست. صدا زد: «یا جدّاه! قتلوا و الله رجالنا، ذَبَحوُا و اللهِ اَطفالَنا»

پیغمبر9 آمده. جا دارد جوانها بیایند به پیغمبر9 خدمت کنند. علی اکبر بیاید استقبال کند. جا دارد قاسم بیاید از جدّش استقبال کند. یا جدّاه! اگر اینها نیامدند، عذر مىخواهم. بدنشان قطعه قطعه روی خاك افتاده. «یا جدّاه! ذَبَحُوا و اللهِ اَطفالَنا» من نمىدانم این تیرها و شمشیرها با بچهها چه کرده. سه چهار بچه از امام حسین7 کشته شدند. یکی در دستش بود. یکی در بغلش. در میان گودال صدا مىزند بابا بچههایم را سر بریدند. یك کلمه دیگر گفت غیرت دارها. جگر پیغمبر9 را سوخت. صدا زد: «یا جدّاه! زن و بچّهام را اسیر کردند.»

[1] . الإسراء: 71

[2] . الأحزاب: 33